



فصل اول

۱. جایگاه انسان در اسلام با تأکید بر قرآن

۱-۱. مفهوم لغوی انسان و تعریف آن

در اشتقاق و تسمیه ی این کلمه اختلاف است. بعضی آن را از "انس" نقیض وحشت و برخی از "النوس" نقیض سکون و جمعی از "ایناس" به معنی ابصار و عده ای از "نسیان" نقیض ذکر مشتق دانسته اند (۱).

از حضرت رسول اکرم (ص) حدیثی داریم که از کلمه ی "انس" معنی انسان اراده کرده است: «خلق الله الإنسَ ثلاثةَ اصنافٍ: صِنْفٌ كَالْبَهَائِمِ وَ صِنْفٌ أَجْسَادُهُمْ أَجْسَادُ بَنِي آدَمَ وَ أَرْوَاحُهُمْ أَرْوَاحُ الشَّيَاطِينِ وَ صِنْفٌ فِي ظِلِّ اللَّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ»: آدمیان را سه قسم آفریده: یک قسم مانند چهارپایانند و قسم دیگر تنهایشان مانند تن آدمیان و جانهایشان مانند جانهای شیاطین است و قسم دیگر روزی که سایه ای جز سایه ی خدا نیست، در سایه ی او هستند (۲).

میبودی در تفسیر کشف الاسرار نوشته است که: «الناس جمع انسان است و مردم را انسان به آن نام کردند که فراموشکار است، لقوله تعالی: "وَلَقَدْ عَاهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ". الله (تعالی) آدم را فراموشکار خواند و این عیب در سرشت آدم و فرزندان او نهاد و از خود (جلّ جلاله) نفی کرد و گفت: "وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا". و گفته اند که انسان به آن است که انس ایشان به مشاهدت یکدیگر بود چنانکه آدم را بیافرید و آدم مستوحش می شد از وحدت، حوا را بیافرید تا به وی مستأنس شد» (۳).

نجم الدین رازی بر این باور است که لفظ انسان به اعتبار دو صفت وی است: الف - مشتق از انس است. این خصوصیت به زمانی بر می گردد که هنوز روح آدمی به جسم وی نپیوسته بود و مانوس با خدا بود؛ چنانکه حضرت حق - تعالی - هم در خطاب به وی از زمان ماضی او، که در



حظایر قدس وعالم ارواح بود، یاد می کند: «هَلْ آتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً» (انسان/۱)؛ «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (تین/۵).

ب- مشتق از ناس (فراموشکار) است. این صفت از زمانی به وی تعلق گرفت که به این عالم آمد و آن انس خود را با خدا به بوته ی فراموشی سپرد، که "یا ایُّهَا النَّاسُ؛ یعنی ای فراموشکار! اشاره به آن دارد. خداوند متعال در آیات متعددی به پیامبر اسلام (ص) می فرماید: «ذُكِّرْتُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ؛ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»؛ یعنی مردم را- که به روزهای دنیا مشغولند- متنبه کن به روزهایی که در جوار خدا بودند! تا شاید متوجه آن زمان گردند و باز مهر و محبت آن ایام انس با خدا در دلشان بچنبد (۴).

تعریف ساده ی انسان این است که او مرکب از جسم و روح، یا جسد و روان و مانند آن است. با وجود این، تعاریف گوناگون دیگری نیز دارد.

تعریف انسان به حیوان ناطق، قدیم ترین تعاریف است و مقصود حیوانی است که دارای نفس درآکه باشد: «همانا انسان حیوانی است که برتری دارد بر دیگر حیوانات به واسطه ی ویژگی او به نیکویی، و آن قدرت سخنگویی است... پس همانا انسان حیوان ناطق است» (۵).

فخر رازی معتقد است که انسان یا جسم است یا عَرَضٌ یا مجموع آن دو یا چیز مغایر آنها یا مرکب از آنها که چیز سومی پیدا می شود و هر یک از موارد شرح مفصل و آراء گوناگون دارد (۶).

در منطق هم انسان نسبت به جوهر که جنس الاجناس است، نوع الانواع نامیده شده. خواجه نصیرطوسی در اساس الاقتباس می نویسد: «انسان نزدیکترین کلیات به اشخاص است و جنس او حیوان است... جنس او جوهر، و بالای جوهر جنسی دیگر نیست. پس جوهر، جنس الاجناس بود [و] جنس عالی؛ و انسان نوع الانواع بود و نوع سافل... و در تحت نوع الانواع اختلافاتی که میان اشخاص افتد... به عوارض باشد، نه به ذاتیات و اینها را آنجا اصناف خوانند به حسب اصطلاح تا به اجناس و انواع مشتبه نشود» (۷).



۱-۲. برخی از ویژگیهای انسان با تأکید بر تفاسیر قدیم قرآن

این ویژگی ها با توجه به ترتیب سوره های قرآن و تفاسیر قدیم آن- بخصوص تفسیر کشف الاسرار میبدی- از سوره ی هود تا سوره ی زلزال تنظیم شده است. این ترتیب ، با توجه به آیه ی اول هر ویژگی است و آیه های بعدی ، با آن تناسب لفظی و معنوی دارند.

ناسپاسی انسان

از نظر قرآن، انسان موجودی ناسپاس است. وقتی خداوند به او نعمتی می بخشد، به جای شکرگزاری، از خدا رخ بر می تابد؛ ولی هنگامی که در اضطراب و تنگنا قرار می گیرد، متضرعانه از خدا یاری می طلبد:

الف- « وَ لَئِن اَذَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ، اِنَّهُ لَيُؤْسُ كَفُورٌ: و اگر مردم را بچشانیم از خود مهربانی ای آنکه بازستانیم ازو مردم براستی است ناسپاس »(۱). کفور، صفت کسی است که عادتش کفران نعمت و ناسپاسی باشد: « این وصف آدمی است که در حال نعمت و شدت به قاعده نباشد و در نعمت و محنت شاکر و صابر نبود »(۲).

ب- « اِنَّ الْاِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ: آدمی نیک ستمکار است و نیک ناسپاس نعمتهای آفریدگار است »(۳). بعضی از براین باورند که « ظلومی و کفوری صفت جان باشد نه صفت قالب »(۴).

ج- « اِنَّ الْاِنْسَانَ لَكَفُورٌ: انسان بسیار ناسپاس است » (۵)؛ یعنی انسان کفران نعمت خدا می کند. بعضی معتقدند که منظور از لفظ انسان در این آیه، کفران هستند که آیات خدا را انکار می کنند(۶).

د- « وَ اِنَّا اِذَا اَذَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنا رَحْمَةً فَرِحَ بِهَا وَ اِن تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيْهِمْ فَاِنَّ الْاِنْسَانَ كَفُورٌ: و ما هرگه مردم را بچشانیم از خویشتن بخشایشی، شادی درگیرد به آن و اگر رسد به ایشان بدی، بگرد دو دست ایشان، آدمی ناسپاس است »(۷).

ه- « اِنَّ الْاِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ: این مردم ناسپاسی است آشکارا »(۸).

و- « إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ: مردم، خداوند خویش را ناسپاس است و فرومایه »(۹). "کنود" در این آیه معانی بسیار دارد. از جمله: ۱- به زبان کنده و حضر موت، کسی است که نسبت به خداوند عصیان ورزد: « قبیلہ ی کنده را برای آن کنده خوانند که کفران نعمت پدر کردند »(۱۰).

آفرینش انسان از گِل

خداوند قالب حضرت آدم را به دست خود از گِل ساخت، و لفظ انسان در چنین مواردی اشاره به آن حضرت دارد، نه ذریه ی آن حضرت؛ زیرا بنی آدم از نطفه ی آن حضرت هستند(۱۱). آیات متعددی به خلقت تدریجی و تکاملی بنی آدم، از نطفه تا دمیدن نفحه ی الهی در وجود آنان، اشاره دارد:

الف- « وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ: بیافریدیم مردم را از سفال خام از طلخَب فرو ریخته بر روی زمین »(۱۲).

انسان یعنی آدم، و صلصال، گِل خشک است: « رب العالمین آدم را... از گِل و آب و آتش و نور و باد [بیافرید]. حکمت در این، آنست که ربّ العزّه هرچه آفرید از خلق خویش از یک جنس آفرید... آدم را از جمله ی این اجناس [آفرید] تکریم و تشریف وی را، تا بر همه ی خلق عالم فضل دارد؛ همه او را مسخرانند و او بر همه مسلط... وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ... وَ فَضَّلْنَاَهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا »(۱۳).

ب- « وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طِينٍ: [و] بدرستی که بیافریدیم مردم را از گلی ساخته کشیده »(۱۴).

بها ولد- پدر مولوی - در باره ی خلقت انسان از گِل می نویسد: « واز مشت گل آدم، چه نوع چشمه های عقل و تمیز بیرون آرد و چه نوع محبت و عشق و نور علم ها پدید آورد تا بدانی که هرچه خواهد از خاک تو پدید آرد که این بدان نماند و آن بدین نماند... »(۱۵).

"سلاله"، صفوه و خلاصه ی گِل آدم است. و نیز به معنی آب صافی، منی ابن آدم، نطفه ی آدم است. "من طین"؛ یعنی از آدم؛ زیرا: «آدم از آن خلق شد و تقدیرش این است که بنی آدم را از نطفه ی آدم خلق کردیم. و قول دوم این است که منظور از انسان، آدم است و معنی اش این است که آدم را از خاک آفریدیم»(۱۶).

ج- « وَ بَدَأْ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ طِينٍ: و آفریدن آدم از گِل آغازید »(۱۷).

د- « خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ: بیافریدیم مردم را از سفال خام »(۱۸).



بهاء‌ولد در این باره می نویسد: « تو خاکی به آبت باید ساختن؛ چنانک باد به آتش سازد و انبان دلت را سر به نظر مگشای تا از دهانت باد سخن وزان نشود و غبار خیرات را پریشان نکند؛ چنانک نباتی نروید. صلصال باش تا دست بر تو نزنند. در بانگ مای و افکنده باش تا که همه نبات از تو روید و از آتش نسوزد» (۱۹).

آفرینش انسان از نطفه و خون بسته

اولین مرحله ی شکل گیری وجود بنی آدم، آفرینش وی از نطفه است. در مرحله ی بعد، این نطفه به خون لخته تبدیل می گردد:

الف- « خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ » (۲۰).

ب- « أَوْلَمْ يَرَ الْإِنْسَانَ إِذَا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ: نَمِي بَيْنَ يَدَيْهِمْ أَوْ رَأَى الْآبِيَّ مَهِينًا فِي الْوَجْدِ » (۲۱).

ج- « أَنَا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا: بِيَا فَرِيدِمْ مَا لِيْنَ مَرْدَمِ رَا اَزْ نَطْفَهْ يْ آمِيخْتَه، مَا مِي آزْمَائِمِ اَوْ رَا، اَوْ رَا شَنْوَايْ بِيْنَا كَرْدِمِ » (۲۲).

د- « فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ، خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ، يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ: دَر نِگَرْدِ مَرْدَمِ كِه [اَوْ رَا] اَزْ چِه چيز آفريدند، اَوْ رَا بِيَا فَرِيدَنْدِ اَزْ آبِيْ اَفْكَنْدِه رِيخْتِه، بِيْرُونِ مِي آيْدَازِ پِشْتِ مَرْدِ وَ اسْتِخْوَانَهَايِ سِيْنِهْ يْ زَنْ » (۲۳).

ه- « خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ: بِيَا فَرِيدِمْ مَرْدَمِ رَا اَزْ خُونِ بَسْتِه » (۲۴). بعضی از مفسرین اشاره می کنند که مقصود از کلمه ی انسان در این آیه، حضرت آدم است و علق، هم به معنی طین معلق در کف دست است (۲۵).

بعضی علق، را قطعه جامدی از خون می پندارند که به علت رطوبتش به هر چیز می چسبد و هنگامی که خشک شود، علق نامیده نمی شود. عده ای علق را کرمی (زالو) می دانند که به عضو بدن می چسبد و خون را می مکد (۲۶).

دعا کردن انسان در محنت

انسان در هنگامی که دچار شرّ، یا ضرر و گزند می گردد، به درگاه حق پناه می آورد و برای دفع آن بلیه، عنایت و توفیق آن حضرت را طلب می نماید. البته انسانها چون از غیب و عنایت حق به خود بی اطلاعند، ممکن است گاهی خواستار آن چیزی باشند که در حقیقت، به آنها آسیب می رساند. لذا خداوند از اجابت دعاها ی آنان خودداری می فرماید:



الف- « وَ يَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ: مردم بر خویشان بد می خواهند، در نیک خواستن خویشان را » (۲۷).

میبدی در شرح این آیه می نویسد: « مردم به وقت ضجر و غضب بر خود و برمال خود و بر فرزند خود دعاء بد کنند؛ چنانک خود را یا فرزند خود را مرگ خواهند از سر ضجر، همچنانک خود را و فرزند خود را عافیت و سلامت و نعمت خواهند و اجابت آن دوست دارند. همچنان به وقت ضجر، دعاء بد کنند، اما اجابت آن دوست ندارند... » (۲۸).

ب- « وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ، فَلَمَّا نَجَّكُم إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ: و چون به شما رسد گزند و بیم در دریا، گم شود هرچه می خوانید به خدائی مگر او، چون شما را وارهاند با خشکی و دشت، روی گردانید از شکر او » (۲۹).

این آیه توجه آدمی را به خدا هنگام بلا و سختی مخصوصاً در دریا و فراموشی و غفلت از خدا در هنگام دفع بلا می رساند (۳۰).

ج- « وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ: و آنکه که به مردم رسد گزندی، خواند خدای خویش را، بازگشته با وی به دل، پس آنکه که او را نعمتی داد از خود و زیر دست او کرد آنچه خواست، فراموش کرد و بگذاشت آن رنج که الله را می با آن خواند تا آن را ببرد از این پیش » (۳۱).

د- « فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ: هرگه که به مردم رسد گزندی یا رنجی، خواند ما را. پس چون او را نیکوئی این جهان بخشیم از نزدیک خود، گوید این مال و این نعمت مرا به زیرکی من دادند. نه چنانست، که آن آزمایش او را دادند، لکن بیشتر ایشان نمی دانند » (۳۲).

ه- « لَا يَسْتَمُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيُؤْسُ قَنُوطٌ: سیر نیاید مردم هرگز از وایستن جهان خواستن خیر آن، و اگر بد بدو رسد بد اندیش بود » (۳۳).

در این آیه انسان عام است؛ یعنی آدمی از خواستن مال و آرزوی ثروت و تندرستی دلتنگ و خسته نمی شود و اگر به او بدی برسد ناامید است. میبدی در شرح این آیه می گوید: « کلبی گفت، مراد از انسان در اینجا کافر است که از دعاء خیر ملول نمی شود و از خداوند همیشه مال و ثروت و تندرستی و فرزند می خواهد و اگر به او بدی برسد؛ یعنی بلا و سختی و تنگدستی. پس ناامید می شود از خوبی و نومید می شود از رحمت خدای » (۳۴).

و- « وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَتَأْتِيهِ الْبَاطِلُ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ: و آنکه که نیکوئی کنیم با مردم و نعمت گسترانیم برو ما، روی گرداند از شکر و طاعت، و به یک سو بیرون شود و خویشتن درکشد و چون بدیی بدو رسد، با بانگ خواند نئی فراوان بود» (۳۵).

خداوند می فرماید: « نه به کافر نعمت می دهیم و حال آنکه او از شکر روگردان می شود و در هنگام خوشی خدا را از یاد می برد...» (۳۶).

شتابگری انسان

انسان در کارها بی صبر و حوصله است، شاید این بی صبری، به حضرت آدم (ع) برگردد که هنگام دمیدن روح در قالبش می خواست زود از جای برخیزد؛ به این سبب آدمی زاده عجول ، زودرنج ، کم تحمل و اهل جزع و فزع است:

الف- « وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا: و آدمی شتاب زدست تا بود » (۳۷). خداوند جای دیگر فرمود: « خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَجَلٍ ؛ ای علی حُبِّ الْعَجَلَةِ فِي أَمْرِهِ، از آدم تا به آخر فرزندان همه را شتابنده آفریدند در کار خویش و عجله دوست دارند...» و قیل عَجُولًا ضَجُورًا لَا يَصْبِرُ عَلَى سِرَاءٍ وَلَا ضِرَاءٍ " (۳۸). در خبر است: "الْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ التَّائِي مِنَ اللَّهِ [يا مِنَ الرَّحْمَنِ]" (۳۹).

ب- « خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُورِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونَ: مردم را از شتاب آفریدند، با شما نمائیم باز نمودنی نشانهای خویش، مشتابانید مرا » (۴۰)؛ یعنی "خُلِقَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا".

بعضی براین عقیده اند که اینجا مراد از انسان، آدم (ع) است که هنگام دمیدن روح در بدن او شتاب کرده، می خواست زودتر از جای برخیزد: « قال المجاهد: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ فِي آخِرِ مَا خَلَقَ عَنْهُ آخِرَ النَّهَارِ فَصَارَ الرُّوحُ فِي لِسَانِهِ وَ عَيْنِهِ. رَأَى الشَّمْسَ قَارِبَتِ الْغُرُوبِ. فَقَالَ: يَا رَبِّ عَجَّلْ تَمَامَ خَلْقِي قَبْلَ أَنْ يَغِيبَ الشَّمْسُ. فَقِيلَ لَهُ خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ » (۴۱)؛ یعنی هنگامی که خداوند در حال تکمیل خلقت آدم بود در پایان روز، روح را در زبان و دو چشم آدم قرار داد. او دید که خورشید در حال غروب کردن است. پس گفت: خداوندا، پیش از اینکه خورشید غروب کند، در تمام نمودن خلقتم عجله کن! پس به او گفته شد که انسان از شتاب آفریدند .

هم چنین گفته اند: « ممکن است مقصود این باشد که آدم (ع) از گل ساخته شد و بنی آدم خلقت ترتیبی از نطفه و علقه و مضغه...دارند و گفته شد: "العجل الطين بلغه الحمير؛ یعنی خلق الانسان من طين" (۴۲).



خلاصه ی مطلب اینکه، عجله ناپسندیده است و نکوهیده و در آن نهی آمده که "فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ" هم چنین؛ چون «آن استقبال کاری است نه به وقت خویش نتیجه ی وسواس شیطان است و از آن ندامت آید و شور دل» (۴۳).

آگاهی یافتن انسان از سرنوشت خویش

هر انسانی مطابق آیات و روایات نتیجه ی عملکرد خود را، کم باشد یا زیاد، خواهد دید و در لوح محفوظ همه ی افکار، احوال، گفتار، حرکات و سکنت وی، در این دنیا ثبت می شود که به حسب بعضی روایات و آیات، از ناحیه ی خداوند، برای ثبت آنها، فرشتگانی گماشته شده اند، پس بنا به مدلول آیه ی "وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ" (اسراء/ ۴۴)؛ همه ی کائنات در تصرف حقّند و خداوند قادر مطلق است و هیچ لفظی یا لمحّه ای از انسان صادر نمی شود یا حتّی فکری به ذهن او خطور نمی کند مگر اینکه آن را خداوند به واسطه ی فرشتگانش ثبت می فرماید و در قیامت آن را به انسان نشان می دهد:

الف- « وَ كُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَةً فِي عُرْفِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا مَنشورًا: [و] هر مردمی را در گردن او کردیم بخت او که از او چه آید و به او چه رسد از کرد او و بیرون آریم او را روز رستاخیز، نامه ای در دست او دهند و بر وی آرند گشاده [او را گویند]: نامه ی خویش برخوان! امروز تن تو بر تو داوری تمامست » (۴۴).

میبدی در تفسیر ذوقی این آیه می نویسد: «هرکس را آنچه سزای اوست در گردن او بستند و آن رقم بر وی کشیدند در ازل، یکی را تاج سعادت بر فرق نهاده، درخت امیدش به بر آمده... یکی به حکم شقاوت گلیم او باد در سر کشیده... آری قسمتی است که در ازل رفته، نه فزوده و نه کاسته، چتوان کرد، قاضی اکبر چنین خواسته. بیچاره آدمی که از ازل خویش خبر ندارد و از ابد خویش غافل نشیند، میان بوده و بودن او را خواب غفلت می گیرد، از خواب غفلت، آن روز بیدار گردد که نامه ی کردار وی به دست او دهند... نامه ای که زبانش قلم او، آب دهنش مراد او، اعضا و مفاصلش کاغذ او، سر تا پای آن املا کرده ی او، فرشتگان دبیران و گواهان برو، یک حرف زیادت و نقصان نیست درو، با وی گویند: نامه ی خود برخوان و کردار خود ببین، اگر یک حرف آن را منکر شود، همان اعضا که آن کرد، بر وی گواهی دهد... » (۴۵).

بعضی بر این باورند که: « مراد به طائر، اعمال آدمی است از نیک و بد که می کند و سود و زیان که می برد... » (۴۶).



ب- « يُنَبِّؤُا الْإِنْسَانَ بِمَا قَدَّمَ وَ آخَرَ: آگاه کنند آن روز [و پاداش دهند] مردم را به هر چه از پیش فرستاد از کرد و کار، یا از پس خویش گذاشت از نهاد بد یا نیک «(۴۷)». روز قیامت از آغاز و پایان کار آدمی به وی خبر می دهند و سپس مجازات اعمالش را می بیند. بعضی مفسران در تفسیر این آیه گفته اند: «[آدمی را خبر دهند] به آنچه در پیش داشته است از معاصی و پس انداخته است از طاعات و عبادات (ابن عباس)؛ و یا آنچه پیش انداخته است از طاعت خدا و پس انداخته است از حق خداوند و ضایع کرده است آن را (قتاده)؛ و نیز گفته اند خبر می دهند از مالی که برای خود از پیش خرج کرده و آنچه برای وارثان گذاشته است...» (۴۸).

تنگ چشمی انسان

انسان هیچ چیز از خود ندارد. اگر بطور موقت چند صباحی مالک مجازی یکی از نعمتهای خدا گردید، دچار بخل و حساست می شود و از انفاق آن - حتی به بخشنده ی آن نعمت به وی - هم، خودداری می کند و این صفت رذیل در سرشت آدمی مرکوز است: « قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ، وَ كَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا: بگوی اگر شما خداوند بودید خزانه های رحمت خداوند مرا، [و شما داشتید گنجهای روزی]؛ همانگه شما دستها فرو می بستید از بیم درویشی، و آدمی بخیل است و خسیس «(۴۹)؛ « وَ كَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا، ای بخیلاً ممسکاً و الانسان هاهنا کافر خاصه «(۵۰).

انسان مجادله کننده

همه ی صفات رذیل از نفس اماره سرچشمه می گیرد. یکی از این صفات ذمیمه، مخاصمه و مجادله ی انسان با دیگران، بخصوص با اولیاء حق است که خواهان هدایت وی هستند. این در حالی است که آنها خیر او را بهتر از خود وی می دانند، ولی چون انسان تنها به حواس ظاهری خود وابسته و از حقیقت وجودی خویش بی اطلاع است، دست رد به سینه ی هدایت کننده ی خود نیز می زند. در هر حال ریشه ی مجادله - که از آن به غضب تعبیر می کنند - در نفس انسان تعبیه است:

الف- « فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ: آنک این مردم بازنشسته جنگینی آشکارا «(۵۱).

بعضی گفته اند: خصیم، جدال کننده به باطل و مبین آشکار کننده دشمنی است «(۵۲).

ب- « وَ كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا: و آدمی پیچیده تر همه چیزست و ستیهنده تر «(۵۳).

گفته اند: «انسان عموم را شامل است و اگر گفته شود مگر غیر انسان مجادله می کند؟

جواب این است که ابلیس و فرشتگاه و جن نیز مجادله می کنند «(۵۴).



میبدی از زبان خدا می نویسد: « با این همه نعمت و کرامت که با وی [انسان] کردیم و از آن نطفه به این رتبه رسانیدیم، همی با ما خصمی کند » (۵۵).

انکار زنده شدن در قیامت

چون انسان ها نگاهشان به محسوسات است، امور معقول و غیبی و حقیقی را انکار می کنند، و این ناشی از نبودن نور ایمان در دل آنها و عدم پذیرش حقایق الهی است. در حالی که خداوند در قرآن اشاراتی بلیغ به بعث و زنده شدن آنها دارد:

الف- « وَ يَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَاتَ لَسَوْفَ أُخْرَجَ حَيًّا: [این مرد] بعث را منکر بود و این سخن بر سیل استهزاء و تکذیب گفت » (۵۶).

ب- « هُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ: او زنده می کند شما را در ارحام و می میراند شما را هنگام رسیدن اجل هاتان، پس زنده می کند شما را روز قیامت برای ثواب و عقاب و انسان بسیار ناسپاس است » (۵۷).

بعضی گفته اند: « از انسان، کافران اراده شده که آیات خدا را انکار می کرد [ند] » (همان).
ج- « أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ: می پندارد این مردم که فراهم نیاریم اندامان و استخوانهای او » (۵۸).

سبب نزول آیه آن بود که: « عدی- همسایه ی رسول اکرم (ص)- نزد رسول خدا آمد و گفت: یا محمد، مرا از حال قیامت خبرده! رسول (ص) از احوال قیامت گفت. عدی گفت: ای محمد، اینکه تو گویی اگر معاینه ببینم باور ندارم، چگونه ممکن است که استخوانهای پوسیده پراکنده را جمع کند؟ پس این آیه آمده. و گفتند به عظام کنایه کرد از جهت آنکه عظام قوام تن و چون قالب است و گفتند چون بر لفظ عدی "عظام" رفت، جواب آنطور آمد » (۵۹).

ناتوان بودن انسان از شمردن نعمتهای خدا

هرچه غیر خداست همه مخلوقات و مبدعات او هستند، سراسر عوالم ملک و ملکوت، موهبتهای خدا به مخلوقاتش است. هیچ چیز و کسی، حتی پیامبران و ملائکه و فرشتگان هم، از عهده ی شمارش نعمتهای خدا بر نمی آیند: « وَآتَيْكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا: و داد شما را از هرچه خواستید ازو، و اگر درایستید که نعمتهای الله شمارید، نتوانید و در نیابید » (۶۰). در این آیه، کثرت نعمتهای خداوند و غیر قابل شمارش بودن آنها و ناسپاسی آدمی از دهنده ی آنها بیان شده است.



سفارش خدا به انسان در احترام به پدر و مادر

احترام به پدر و مادر در همه حال - غیر از اینکه آنها انسان را مجبور به ترک دین کنند - لازم است ، بخصوص نیکویی نمودن به مادر در آیات و روایات بیشتر تأکید شده است:

الف- « وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَ إِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ: اندرز کردیم مردم را، به پدر و مادر که به ایشان نیکوئی کن و اگر باز کوشند با تو بر آن که انباز گیری با من، چیزی که تو دانی که مرا نه انباز است، ایشان را فرمان مبر [شما را با پدر و مادر بنه خواهند گذاشت، که با من باید آمد]. بازگشت شما با من است تا با خبر کنم شما را به پاداش آنچه می کردید «(۶۱).

این آیه در شأن "سعدبن ابی وقاص" آمده است که: « چون مسلمان شد؛ مادرش سوگند خورد در سایه ننشیند تا سعد کافر شود و سعد پس از چند روز که مادرش در آفتاب نشست و هیچ غذا نخورد، نزد رسول اکرم (ص) رفت و موضوع را بیان کرد و رسول اکرم(ص) گفتند: "در همه حال با مادر نیکویی کن مگر در این مورد؛ یعنی دین خدا و توحید را رها کردن؛ چه در این مورد، اطاعت پدر و مادر نباید کرد" «(۶۲).

ب- « وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَ فِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ: وصیت کردیم مردم [را] به نیکوئی کردن با پدر و مادر، برداشت مادر او را در شکم سستی برستی و شیردادن او با باز کردن از شیر در دو سال. [وصیت کردیم او را] که شکر کن مرا و دو زاینده ی خود را، باز آمد با من است «(۶۳).

ج- « وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِإِحْسَانًا بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ: و وصیت کردیم مردم را به مادر و پدر او نیکی کردن، برداشت او را مادر او به دشواری، و بنهاد او را به دشواری و باز گرفتن او و از شیر باز کردن او سی ماه، تا چون برسد به سختی او «(۶۴).

انسان و بار امانت

امانت در تفاسیر به معنی حقیقت انسانیّت و کلیّه ی فضائل انسانی و تکالیف شرعی برای تزکیه ی نفس و تعالی روح آدمی است: « إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا: ما عرضه کردیم امانت دین، بر آسمانها و زمین ها و کوهها، باز نشستند از برداشت آن [و کژ رفتن در آن و راست باز نیامدن در آن] و ترسیدند از آن [وتوان آن]، آدم فرا ایستاد و در گردن خویش کرد، که این آدمی ستمکار و نادان است تا بود «(۶۵).

ابن مسعود امانت را پنج نماز، زکوة، روزه ی ماه رمضان، حج، سخن راست گفتن، وام گزاردن، در پیمانها و ترازو راستی و عدل به جای آوردن و ودیعت ها بر امت نگه داشتن، معنی کرده است. زیدبن اسلم امانت را اینجا سرائر طاعات و خفیات شرع می داند که خلق را بر آن اطلاع نبود؛ مانند نیات در اعمال و طهارت در نماز و نیکو نماز گزاردن در خلوت و روزه گرفتن و غسل جنابت. ابودرداء از قول پیغمبر امانت را به معنی غسل جنابت گرفته اند(۶۶).

مبیدی در تفسیر کشف الاسرار، انسان را حضرت آدم(ع) می داند که به همّت، آن امانت را برداشت، نه به قوّت و از قول ابن عباس آن بار را دین و اطاعت خداوند می داند و می نویسد: « این امانت ها بر آسمان و زمین و کوهها عرضه کرد. ایشان از برداشتن آن ابا کردند و از خوف و وحشت و تعظیم دین خدا، ترسیدند از حمل امانت و خداوند از روی تسخیر عرض کرد نه از روی الزام و... حملها الانسان یعنی آدم علیه السلام... و او ظلوم به خودش و نادان به امر الله تعالی و حمل آن امانت بود... آن بیچاره آدمی زاده را بینی پوستی در استخوانی کشیده بی باک و از شربت بلا در قدح ولا کشیده و در روی هیچ تغییر ناآمده، آن چراست؟ زیرا که صاحب دل است، والقلب یحمل مالا یحمل البدن... آدم صفی چون دید که آسمان و زمین بار امانت برنداشتند، مردانه وار درآمد و بار امانت برداشت. گفت: ایشان به عظیمی بار نگرستند از آن سر وا زدند و ما به کریمی نهنده ی امانت نگریم. و بار امانت کریمان به همّت کشند نه به قوّت. ابن عباس گفت: امانت اینجا حدود دین است و فرائض شرع و طاعت الله «(۶۷).

مجاهد گفت: « امانت، فرائض است و حدود. ابوالعالیه گفت: مأمورات و منهیات است... یا امانت، عفت و پاکدامنی و خودداری از فساد و فحشاء و نابکاری است «(۶۸).

طبری و طبرسی هم به ترتیب، آن را در معانی شریعت و فریضه هایی که خدای بر بندگان فرض کرده است، آورده اند(۶۹).



بعضی مفسران می گویند که "حمل" در اینجا، یعنی بردن وزر و گناه، امانت تأویل می شود: « حملها الانسان، ای یخنها الانسان و الانسان هنا الكافروالمنافق. بنابراین، حمل را خیانت، و امانت را فرائض دینی و نیت و به زبان آوردن و عمل کردن آنها، دانسته است. "و حملها الانسان، لفظ عموم است، اما معنی خاص دارد که کافران باشند؛ چون حمل امانت ورزیدند و ظلوم و جهول آنانند و فعول برای مبالغه است" (۷۰).

از امام صادق (ع) نقل شده که امانت، ولایت علی بن ابیطالب (ع) است (۷۱).

در تفسیر طبری آمده که: « حدیث کرد ما را از حسن که او این آیه قرائت می کرد تا رسید به: "لِيَعْدَبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ"، ...گفت: یعنی آن دو کس که خیانت کردند آن [امانت] را، سپس قرائت را ادامه داد: "و يَتَوَبُّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ"، باز...گفت: یعنی این دو کس که آن [امانت] را ادا کردند. پس خواند: "و كان الله غفوراً رحيماً" (۷۱).
 عده ای از مفسران، مراد از آسمان و زمین و کوهها را اهل آن مکانها از فرشتگان و جن و انس دانسته اند (۷۲).

بیشتر تفاسیر یاد شده، ظلوم و جهول را صفتی منفی برای انسان دانسته اند: « انسان آن [امانت] را حمل کرد، از آن که آدمی ظلوم است بر نفس خود؛ به سبب ارتکاب معاصی، و جهول است به موضع امانت و بر این که خیانت در امانت را چه عقاب و کیفر دارد، و این جا جرأت آدمی بر ارتکاب معاصی را، خداوند بیان کرده است» (۷۳).
 طبری، انسان را به معنی مردم آورده، او را ستمکار و جاهل و نادان خوانده است (۷۴).

غرور انسان

یکی از صفات ذمیمه ی انسان تکبر وی نسبت به خداوند است: « يا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ: ای مردم چه چیز ترا فریفته کرد به خداوند کریم نیکوکار نوازنده» (۷۵).
 در خبر است که «رسول (ص) این آیه بخواند، گفت: "غَرَّةٌ جَهْلَةٌ"؛ یعنی آدمی را جهل به خدای مغرور کند. فضیل عیاض را گفتند اگر خدای - تعالی - روز قیامت ترا بدارد و گوید: "مَا غَرَّبَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ"؟ چه جواب دهی؟ گفت، گویم: پرده های فرو گذاشته ات مغرورم کرد. مقاتل گفت: عفو خدا مغرورش کرد. سدی گفت: مدارایی که خدای - تعالی - با او کرد، او را غرّه کرده است و گفته اند، جواب در آیه آمده، که کرم خداوند باشد» (۷۶).



نزدیکی خدا به انسان

در قاموس قرآن نزدیکترین کس به انسان خداست؛ چون او بین انسان و قلبش است و از رگ گردن به وی نزدیکتر است: « نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ: ما نزدیکتریم به او از رگ جان » (۷۷). این قرب علم است؛ یعنی ما داناتریم به ضمیر او از حبل الوريد و حبل همان ورید است که به خودش اضافه شده است (۷۸).

بهاء ولد در شرح این آیه می نویسد: « نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ؛ یعنی از این دزدان و سوسه ها و اندیشه های فاسد و آن دزدان روبرسته اند که از پشت ی پشت و از وادی بطن بر می آیند تا پیراهن نیاز و اخلاص را به دشنه ی آز و آرزوها از وی بیرون کنند و کلاه طربی که از من مسلمانی بر سر نهاده باشد، به سودای فاسد از سر او بربایند. فریاد کنید به درگاهم که من به شما نزدیکم » (۷۹).

آرزو و خواست انسان

آرزوهای انسان تمام شدنی نیست و بیشترین چیزی که پیامبر(ص) بخاطر آن برای امتش می ترسد، طول امل است: « أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى: باش هرچه مردم آرزوی کنند او را آن سزد یا رسد » (۸۰).

ابو الفتوح رازی می نویسد که: « استفهام در این آیه به معنی جحد است؛ یعنی نخواهد بود ایشان را آنچه تمنا کردند(از شفاعت بتها) » (۸۱).

انسان تنها با کوشش، پاداش به دست می آورد

در آخرت که محل دیدن ثواب و عقاب اعمال انسان است، تنها کسانی که در این دنیا برای تقرب به خدا از هیچ تلاشی مضایقه نکردند، رستگاری شوند؛ و کسانی که سستی به خرج دادند و کوششی از خود نشان ندادند، بهره ای نخواهند داشت- بخصوص اگر در مسیر حق نبودند- بلکه نقطه ی مقابل حق را انتخاب کرده، بجای اطاعت از خدا، پیروی شیطان و هوای نفس کرده اند. آنها زیانکاران حقیقی و هیزمهای جهنم اند: « وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى: و نیست مردم را از پاداش مگر پاداش آنچه خود کرد » (۸۲).

در صحف موسی و ابراهیم آمده است که: « آدمی را نیست چیزی مگر ثواب آنچه کرده است از خیر و شر و آنچه که غیر او کرده است، پس نیست له یا علیه او چیزی و فرزندان را به صلاح پدران به بهشت می برد... » (۸۳).



محمد غزالی در مکاتیب خود می نویسد: « اگر صد سال علم خوانی و هزار بار کتاب بر هم نهی، پس بدان عمل نکنی و خود را به اعمال صالحه مستعد و شایسته ی رحمت خدای - تعالی - نکنی، رحمت خدای عزوجل در تو نرسد. از قرآن بشنو: " وَآن لَیْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى " (۸۴).

خدا و آفرینش انسان

خداوند با خلق آدم و آدمیان، صفت "احسن الخالقین" به خود داده است و این مخلوق خود را در زیباترین صورت "احسن تقویم" آفریده است :

الف- «وَأَقْدَحَلَقْنَا الْإِنْسَانَ: بیافریدیم مردم را راست قامت و نیکو صورت با خرد و تمیز» (۸۵).

ب- « خَلَقَ الْإِنْسَانَ: بیافرید مردم را » (۸۶).

ابن عباس و قتاده گفتند: « انسان، مقصود آدم است که اسماء هرچیز و همه ی لغات را خداوند به او آموخت » (۸۷).

بعضی گفتند: « انسان مراد جمله ی آدمیان است و لام در او تعریف جنس است » (۸۸).

تلقین کفر به انسان

دشمن ازلی انسان شیطان است؛ زیرا او با تمرد از فرمان خدا- که به او دستور داده بود تا در مقابل انسان ساخته شده حضرتش سجود کند، ابا کرد- مطرود آن حضرت شد و به خاطر این رانده شدنش از درگاه حق، کمر همّت به گمراه نمودن انسانها بسته و قسم خورده است که همه را به جاده ی ضلالت بکشانند، بجز کسانی که خدا آنها را با اخلاص گردانید: « كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ أَكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ أَنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ: راست همچون دیو آنکه که آدمی را گفت: کافر شو! چون کافر شد، گفت: من از تو بیزارم » (۸۸).

یکی از کسانی که شیطان فریب داد برصیصای عابد بود. این آیه اشاره به وی دارد. او «راهبی بود در بنی اسرائیل [که] در روزگار فترت صومعه ای ساخته بود، هفتاد سال در آن صومعه مجاور گشته و خدای را - عزوجل - پرستنده و ابلیس در کار وی فرومانده... شیطان برابر صومعه ی وی در نماز ایستاد و جهد و عبادت خود بر جهد و عبادت برصیصا بیفزود... [تا] برصیصا او را به خود راه داد... پس شیطان برفت و زنی را از دختران ملوک بنی اسرائیل رنجه کرد تا بسان دیوانگان گشت... راهب از صومعه ی خود بیرون آمد و زنی دید به غایت جمال، در فتنه افتاد. شیطان او را وسوسه کرد که با او نزدیکی کن و توبه کن! راهب به فرمان شیطان از او کام گرفت و باردار شد و راهب از فضیحت ترسید، همان شیطان در دل او افکند که زن را بیاید کشت و پنهان کرد... برصیصا او را کشت و دفن کرد... برصیصا را پیش پادشاه بردند و او به گناه اقرار کرد و پادشاه فرمود تا او را بر

دار کردند آن ساعت شیطان برابر او ایستاد و گفت: این همه ساخته ی من است؛ اگر آنچه فرمایم، بجای آری ترا نجات دهم. گفت: ترا فرمان برم. گفت: مرا سجده کن! او را سجود کرد و کافر گشت و او را در کفر بر دار کردند. و شیطان آنگه گفت: من بیزارم از تو که من از خداوند، پروردگار جهانیان می ترسم «(۹۰)».

حریص بودن انسان

یکی از صفات رذیل انسان که در قرآن مذمت شده است، حرص می باشد: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا: مردم را ناشکیبا و تنگ دل آفریدند و حریص «(۹۱)». هلوغ: حریص بر مالی که برای شخص حلال نیست، و هلع، شدت حرص و قلت صبر است و گفته اند هلوغ؛ یعنی فراموشکار هنگام نعمت یافتن و دعا کننده هنگام محنت و رنج «(۹۲)».

عبدالله بن عباس گفت: «[انسان] حریص است بر حرام و حرص او بر حرام بیش از آن است که بر حلال «(۹۳)».

بدخویی انسان

انسان باید مطیع بی چون و چرای خالق خود باشد و اوامر او را با جان و دل بپذیرد و از نواهی او دوری گزیند؛ زیرا سخنان حق همه درست است و وعده هایش حقیقت دارد.

بنابراین، مؤمن حقیقی به راست بودن وعده های خدا مطمئن است و مطیع اوامر حق است و کافر واقعی اهل لجاج و مجادله است و وعید حق را انکار می کند: «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ: آری می خواهد این مردم که دروغ شمرد هرچه فرا پیش اوست (ازانگیختن و رستاخیز) «(۹۴)».

در این آیه: «مراد از انسان، کافر است و "لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ"، اخباری است از جانب خداوند که آدمی در معاصی گام بر می دارد و از آن جدا نمی شود و توبه نمی کند و بنابراین، از مقدرات خداوند روی بر می تابد و به بعث و قیامت اقرار نمی کند...» «(۹۵)».

گریزگاه جستن انسان در قیامت از هول و وحشت آن

تنها پناهگاه انسان در قیامت خداست. کسانی که در دنیا رضایت حضرتش را کسب نکردند، در قیامت پناهگاهی ندارند: «يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُغُ: مردم می گوید آن روز کجا گریزم؟» «(۹۶)».

خداوند در آیات ۶ تا ۱۰ قیامت، وضع کافر را هنگام دیدن هول و وحشت رستخیز و وضع ماه و خورشید را در آن روز بیان کرد، در این آیه انسان؛ یعنی کافر می گوید: این المفرغ؟ یعنی در این روز [قیامت] گریزگاه کجاست؟

آگاهی انسان به نفس خود

هرکس مسؤول عمل خودش است و از آنچه مرتکب می شود آگاه است. در قیامت عیناً آنچه را در دنیا انجام داده، رؤیت می کند و اعضا و جوارح او هم، نسبت به اعمالی که انجام دادند، شهادت می دهند: «بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ: این آدمی خود را نیک شناسد و در خود نیک داند» (۹۷).

تعهد و مسئولیت انسان

انسان در دنیا مورد امتحان حق است و هیچ عملی از او سر نمی زند، مگر اینکه او در قبال آن مسؤول است؛ چون همه ی اسباب مسئولیت پذیری را خداوند در اختیار وی قرار داده است: الف- « أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى: می پندارد مردم که او را فروگذارند نا انگیخت و ناپرسید » (۹۸). "سدی: مهملاً بدون امر و نهی و بعث و جزا و عقاب. حسن گفت: سدی یعنی سرمداً، در دنیا بدون مرگ" (۹۹).

ب- « أَنَا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ: بیافریدیم ما این مردم را از نطفه ای آمیخته ما می آزمائیم او را... » (۱۰۰). "امشاج، جمع مشیج، و گفته اند جمع مشج، و امشاج، معنی اخلاط است و جمع آورده از آن جهت که نطفه به معنی نطف است و اسم جنس است. ابن مسعود گفت: امشاج رگهایی است که در نطفه دیده می شود، و قتاده گفت: آن اطوار خلق و آفرینش است؛ یعنی نطفه، پس علقه، مضغه، پس استخوان و پس از آن پوشد آن از گوشت و ایجاد آفرینش دیگر. نبتلیه: می آزماییم او را به امر و نهی...؛ یعنی او را شنوا و بینا کردیم؛ برای اینکه بیازماییم او را؛ زیرا آزمایش بعد از تمام شدن خلقت است" (۱۰۱).

آگاه نمودن انسان در قیامت از عملکردش

خداوند در روز قیامت، نامه ی اعمال آدمی را به وی نشان می دهد و او می بیند که هیچ عمل کوچک و بزرگی از آن پاک نشده است، بلکه همه ی اعمالش ثبت شده اند و باید در برابر همه شان جوابگو باشد:

الف- « يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى: آن روز که مردم را یادآید هرچه در دنیا کرد » (۱۰۲).

ب- « وَجَاءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ، يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى: و آورند آن روز

دوزخ را آن روز پند پذیرد مردم و کجا جای پند پذیرفتن است او را » (۱۰۳).

ابوسعید خدری گفت: « چون این آیت بیامد، رسول (ص) را لون بگردید، چنانکه بر او ظاهر شد... گفت: جبرئیل آمد و به من آیاتی آورد که بر من سخت آمد. آنکه این آیت برخواند » (۱۰۴).



کفر انسان

با وجودی که انسان هیچ چیز از خود ندارد و هرچه دارد از آن خداست که به وی عطا فرموده است، باز قدرشناس و ناسپاس است: « قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ : کشته باد این آدمی و نفریده؛ چون ناسپاس است او و ناگرویده »(۱۰۵).

میبیدی می نویسد که: « این عطا گفت: ممنوع باد آدمی از طریق خیرات؛ مقاتل گفت: مراد به انسان، عتبه بن ابی لهب است. دیگر مفسران گفتند: این به طریق دعا درباره ی اوست؛ مانند "قاتله الله"، کشته باد آدمی چه کافر است به خدای و نعمتهای خدای!» (۱۰۶).

در مجمع البیان طبرسی هم می خوانیم که: « عذاب و لعنت باد بر انسان...چقدر شدید است کفر او و آشکار است ضلالت و گمراهیش؛ و این در مورد تعجب است که با این همه شواهد و دلایل توحید و ایمان، کفر می ورزد، و گفته اند در مورد استفهام است که چه چیز او را به کفر وادار می کند؟»(۱۰۷).

توجه دادن انسان به غذایش

یکی از نعمتهای خداوند که به انسان عطا فرموده است، انواع و اقسام غذاهاست. آدمی باید بنگرد که این غذایش چگونه تهیه می شود؟ عوامل طبیعی و نیروهای زیادی برای تهیه ی آن به کار رفته است، یا داخل شدن و خارج شدن آن را از بدن بنگرد: « فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ: گوی آدمی را تا درنگرد در خورش خویش »(۱۰۸).

کوشش انسان برای وصل به حق

نهایت تلاش آدمی برای وصل به حق و تقرّب بدوست. او در صورتی که مطابق آیات و سنّت رسول اکرم(ص) قدم در طریق خداشناسی نهد، مطمئناً به هدف غایی خود- که شهود حق است- دست خواهد یافت: « يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ: ای مردم تو کار کنی به رنج روی به پاداش خداوند کارکردنی بر دوام و پس با خداوند خویش هم دیدارخواهی گشت [و کردار خویش خواهی دید]»(۱۰۹).

آفریده شدن انسان در مشقّت

مایه ی اصلی کشش و کوشش آدمی در زندگانی مادی و معنوی و پیمودن طریق کمال و در حقیقت، بوته ی آزمایش آدمی در این جهان است(۱۱۰):

« لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ: بیافریدیم مردم را در رنج و سختی بر کار ایستاده» (۱۱۱).
 "کبد"؛ یعنی رنج و محنت و مشقت: « و بدانکه بر آدمی شدائد فراوان طاری می شود، شدائد دنیا، و شدائد تکالیف مرگ و شدائد روز قیامت، و چون این همه شدائد بر وی وارد می شود لاجرم حق - سبحانه - فرمود: لَقَدْ خَلَقْنَا...» (۱۱۲).

عبداله بن عباس گفت: «[کبد] درد و رنج. حسن گفت: مکابده می کند شاید دنیا را به آخرت. و روایت دیگر از او آنکه، مکابده ی شکر می کند در سراء و مکابده ی صبر می کند در ضراء. اصل کبد شدت و غلظت باشد...» (۱۱۳).

انسان به قوام نیک آفریده شد

احسن التقویم دروالتین بخوان که گرامی گوهرست ای دوست جان

احسن التقویم از عرش اوفزون احسن التقویم از فکرت برون (۱۱۴).

« لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَن تَقْوِيمٍ: بیافریدیم مردم را در نیکوتر نگاشتی» (۱۱۵). "آدم" و یا همه ی مردم از مؤمن و کافر... « آدم را به نیکوتر صورتی آفریدم، و او را از جمله مخلوقات برگزیدم، و رقم محبت برو کشیدم و شایسته ی بساط خویش گردانیدم، عناصر حسن و جواهر قدس و منابع انس در قالب وی پیدا کردم و آنگه مقربان حضرت را و باشندگان خطه ی فطرت را فرمودم که پیش تخت وی پیشانی بر خاک نهند و بنده را در سجده آرند که خواجه اوست و شما چاکران اید...» (۱۱۶).

و گفته اند: « مراد این است که آدمیان را در کمال نفس و اعتدال اعضاء و جوارح آفرید و آنان را از غیر انسان به نطق و تمیز و تدبیر امور که مختص انسان است، جدا کرد، و در این اشاره ای نیز به دوران جوانی هست» (۱۱۷).

شهاب الدین سهروردی در شرح این آیه می نویسد: « مردم چون بر همه زیادت شد به نفس ناطقه، سرش به سوی آسمان آمد راست، و قامت او راست گشت؛ چنانکه گفت: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ... از بهر شرف نفس او و اعتدال تن او و مناسب صورتهای او» (۱۱۸).

روزبهان بقلی شیرازی در توضیح آیه ی مذکور آورده است که: « در کتاب مجید گفت: بعد از قسم، لقد خلقنا... حسن تقویم در راه خلق، و خلق آدم را از آن آمد که جوهر طینتش در قالب فصل ریخته شده و آن موضع را در تربیت صبغ قدرت داد، به حلیه صفات او را بیاراست» (۱۱۹).



آموزش انسان از خداست

اگرچه علم اصلی علم لدنی است؛ اما علوم دیگر نیز برای هدایت انسان مفید است و تنها خداست که به انسان بیان می آموزد و او را به راه هدایت می برد: «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم»: در آموخت در مردم آنچه مردم نمی دانست» (۱۲۰).

گفته اند مقصود از انسان "آدم" است که علمه الاسماء کلها، همه ی اسماء را به او آموخت و نیز گفته اند انسان، محمد(ص) است که بیانش این است: آموخت ترا آنچه نمی دانستی: «آموخت انسان را آنچه نمی دانست از انواع هدایت و بیان و امور دین و شرایع و احکام و تمام آنچه آدمی آموخته است از خداوند؛ یا آنچه نیاز داشته است؛ یا با نصب دلیل بر عقل او بوده... پس همه ی علوم به خداوند اضافه می شود، و این دلیل است بر آنکه خداوند می داند که علم جز از عالم تراوش نمی کند» (۱۲۱).

طغیان انسان در بی نیازی

یکی از صفات ذمیمه ی افراد بشری، این است که وقتی از نظر مالی توانگر شدند، در مقابل خدا کبر و نافرمانی می ورزند و فراموش می کنند که خود و هرچه دارند همه از خداست: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيْطَعِي، أَنْ رَأَهُ اسْتَعْنَى: که مردم نافرمان شود، چون بی نیاز شود» (۱۲۲).

شیخ احمد جام می نویسد: «طبع آدمی خود بجز از این نیست. هیچ آدمی نباشد که خود را نیکویی بیند از هر نوع که باشد که او آن بدید بر خویشتن به زیان آرد... در هر چه خواهی که آدمی باشد، خواه در دین و خواه در دنیا، در هیچی آرام نگیرد، و هر زیان که آدمی را افتد همه از پنداشت، و خویشتن دیدن افتد، که خود را بر سره مردی بدید و پسندید، هلاک از وی و روزگار وی برآمد» (۱۲۳).

در تفسیر ابوالفتوح نوشته شده است که: «گفت آدمی طاغی شود و از حد بیرون، چون بیند که توانگر شود، و در دعای رسول(ص) است: "إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ فَقْرٍ يَنْسِي وَ مِنْ غَنَى يَطْعِي": گفت بارخدا یا! پناه با تو می دهم از درویشی که مرا از یاد مردم ببرد و از توانگری که مرا یاغی کند» (۱۲۴).

انسان زیانکار است

فرصت حیات انسان در دنیا بسیار اندک است. اگر کسی عارف بالله باشد، این فرصت محدود را به شناخت خدا و سلوک در راه وصل او سپری می کند، ولی همه ی افراد بشری - بجز عده